



۲۰۱۸/۰۶/۲۸



دوکتور محمد اکبر یوسفی

ترکیب نژادی جامعه افغانی و تمایلات «راسیستی»!

(قسمت دوم)

لازم است، تا هر یک ما، همزیستی صمیمانه و متحدانه مردم مانرا که در قرون متمادی، از تلفیق و ادغام انواع مختلف نژادها تشکیل یافته است، همیشه در نظر بگیریم. ممکن جمعیت ها، همان نام های قدیمی را هم بر قوم و قبیله خود تا بحال حفظ کرده باشند. منسوب بودن بیک "قوم" و "قبیله" حتماً زاده "راسیزم" شناخته نمی شود. هر یکی از هموطنان ما، این حق و آزادی را دارد، که خود در باره ریشه نژادی و وابستگی "اینتی" خودش به مطالعه بپردازد. از نظر این نویسنده، مناسب نیست، که کسی را مجبور ساخت تا از منسوبیت "اینتی" انکار کند و کلمه "افغان" را، خلاف میل و خواست خود، بزبان آورد. اما وقتی به عنوان تبعه این دولت زندگی می کند، باید هویت "افغان" را بر طبق همین مفهوم رسمی بپذیرد و از حقوق آن مستفید گردد و مکلفیت خودش را، بر طبق قانون، مساوی با هر تبعه دیگر بسر رساند. یکبار دیگر تأکید می گردد، که "هویت ملی افغان"، که در قانون اساسی درج شده است، "هویت ملی" و یا "هویت دولتی" است، نه "هویت اینتی" و یا "نژادی". این هویت "ملی" که تابعیت فرد را از دولت نشان می دهد، بعضاً به مفهوم مُدرن آن، "هویت دولتی" نیز یاد می شود. رشد و انکشاف سریع علم و تکنیک و بخصوص "تخنیک اطلاعاتی"، موازی با نفوذ همه جانبه "گلوبالیزم" (Globalism)، مناسبات جدیدی را در جهان بوجود می آورد، که هیچ یکی از جوامع از آن مستثنی نخواهد بود. مفهوم "گلوبالیزم" که منشاء آن در تیئوری مناسبات بین المللی نهفته است، برین اصل استوار است، که "دولت ها" در نتیجه "گلوبالیزیشن" (جهانی شدن)، به عنوان بازیگران، اهمیت آنها را وسیعاً از دست می دهند و به جای آنها، چنان بازیگران ماورای ملی سر بلند می کنند، که در سطح جهانی، سیستم های چندین سطوح، وارد میدان عمل می گردند، که در آن مسائل، باید از طریق همکاری بین تمام بازیگران و فعالین آن بوسیله سیاست جهانی و یا حکومت "گلوبال" (Global)، بطور کلی و عمومی حل گردد و هم حل شده می تواند. این مفهوم را با تیئوری بزرگ "لیبرالیزم" مطابقت می دهند و جهت آن صریحاً علیه تصورات اساسی مرکزیت دولت، از واقع بینی (ریالیزم) (realism) و واقع بینی نوین ("نیورالیزم" (Neorealism)) قرار گرفته است. این اصطلاح را به مفهوم "ریالیزم - گلوبالیزم" بطور متضاد، مورد انتقاد قرار داده است. ("ویکیپدیا").

اینرا هم باید یاد آور شویم که در جهان امروزی، تعداد خیلی کمی از اجتماعات شناخته شده اند، که اعضای آنها، تا حدی از نگاه "نژادی" مشابه اند، در جمله این نمونه های کمیاب، از کشور جاپان نام برده شده است. با توجه به نفوذ وسیع یاد شده "گلوبالیزم"، برای جلوگیری از انحرافات و جنایات "راسیزم نژادی"، در تحت نام "حقوق سیاسی اینتی" و یا "راسیزم مذهبی" و غیره اشکال تمایل بسوی حاکمیت های "دیکتاتوری" و نمونه های "تمام شمول" حکومت گذشته، فقط راه "دیموکراسی"، یگانه راه درست حرکت بسوی صلح و ثبات و حاکمیت عاری از انواع تبعیض، بوده می تواند.

در قسمت اول از تفاوت های طبیعی حرف زده شد، حال باید فکر کرد که بنابر کدام منطق می تواند، منشاء نفاق و یا بحران کنونی پذیرفته شود. آیا جای تعجب نیست، که کسانی که اصلاً ممکن آگاهی حد اقل از تاریخ بشریت را نداشته باشند و یا خود تکلیف هم ندهند، تا مفاهیم علمی را آنطوری که دیگر انسانها می پذیرند، آنها هم بکار ببرند، و حتی شعار «وحدت ملی» را هم، که هواداران خود را دارند، بیاد حمله می گیرند. جامعه کهن افغان را، با دریافت نام های خیالی، و گاهی هم به «اکثریت» و «اقلیت» تقسیم می کنند. با استفاده از تفاوت های ظاهری، می خواهند، چنان سازماندهی سیاسی ای را فعال سازند که جای پا، برای فرد فرد سازمان خود آنها، بیابند. جامعه افغان با چنین تعصبات و کوتاه نظری ها، نمی تواند، قدم به پیش بردارد. کشوری که از جانب باستان شناسان بمثابه «گنجینه حقیقی آثار باستانی» شهرت یافته است، باید به موقف شایسته اش دست یابد.

با وضعیت بحرانی که کشور و مردم ما درگیر اند، لازم است تا برای تمرکز فکری و سنجش های عقلی جهت دریافت راه حل معقول بیرون رفت، ازین بحران خونین و غم انگیز که اینک بیش از یک نسل ادامه دارد، از تکیه کلام ها و نقل قول های متفکرین قرن ما، هم الهام بگیریم. درینجا چند نمونه از اظهارات "کارل رایموند پوپر" را، از نظر می گذرانیم که می گوید: "انسان فقط انتخاب میان تعقل و زور را دارد." و در مورد دید و تصور نسبت به آینده، تأکید می ورزد: "برداشت ما نسبت به آینده باید چنین باشد: ما در حال حاضر در برابر آنچه مسئول هستیم، که در آینده رخ می دهد." در عین حال باید به آنده از افراطیون "راسیست" که هر روز مدعی اختراع نظرات و پیشگوئی ها، نسبت به سرنوشت مردم ما هستند، این فرموده "پوپر" به آنها، گوشزد گردد که می نویسد: "فهم می تواند فقط محدود باشد، در حالی که نا فهمی ما، لزوماً باید بی نهایت باشد."

بارها گفته شده است، که هیچ کس "انحصار حقیقت" را در اختیار نمی داشته باشد. درین مورد "پوپر" می گوید: "در صورتی اگر کسی گاهی یک حقیقت کامل را بیابد، باز هم نخواهد توانست بداند، که همه چیز از حدسیات حاصل گردیده است." او در مقایسه ما انسان ها، از روی فهم و دانش، بطور مختصر چنین بیان می دارد: "از روی دانستن ما از یکدیگر، فقط کمی تفاوت داریم، اما در نا فهمی بیحد ما، همه مساوی هستیم." حال باید به آنانی که تفاوت های "ایتنی"، "کلتوری"، "مذهبی" و غیره را در جهت تشدید اختلافات در جامعه ما دامن می زنند، باید گوشزد نماییم، که این تساوی نا فهمی همه ما، باعث نابودی همه می گردد. بناءً، درین تاریکی بی پایان، توجه جدی را به آموزش عمومی، برای مردم ما، میزول داریم، نه اینکه در تفاوت های کلتوری و غیره، خود ما را مصروف سازیم. مقوله معروفی را شنیده ایم، که می گویند: "دانش قدرت است". دستیابی به این قدرت را به همه مردم ما، ممکن سازیم. نسبت به آینده مردم ما باید با نیت نیک و خوشبینی عمل کرد. از دید "کارل رایموند پوپر"، این "خوشبینی مکلفیت است. انسان باید خود با چیزهایی دقت نماید، و باید آنرا انجام دهد، که برای آن مسئولیت دارد."

افتخار و امتیاز هیچ کسی از ما درین نیست که عضو یک گروه "ایتنی" و پیرو کدام "دین و مذهب" هستیم، بلکه درک مسئولیت در برابر وظایف اجتماعی و مراعات همه نورم های قانونی و اخلاقی، برای سعادت مردم، باید یک اصل اساسی شمرده شود. احساس مسئولیت و انجام شایسته وظایف اجتماعی، یک امر حیاتی است. به این چند کلمه دیگر "کارل پوپر" توجه نمایند که چنین افاده نموده است: "در فرصتی که فیلسوفان هنوز مشغول مناقشه اند، که آیا این جهان بطور کلی موجود است، در دور و پیش ما همه چیز، سقوط نموده، نا بود می گردد." در جایی دیگر می گوید: "بنام مدارا و بردباری باید ما ... بخود حق بدهیم، که غیر مدارا و غیر بردباری را تحمل نکنیم."

درینجا برای موجودیت کشور ما، اهمیت حیاتی در آن نهفته است، که در برابر اعمال خرابکارانه و ممانعت های ضد صلح در کشور می، تحمل صورت نگیرد. این فیلسوف ممتاز، هم چنان می فرماید: "تلاش ها ای

که در امر تحقق جنت بر زمین پراه می افتد، دائماً دوزخ بپار می آورد. و برای اجتناب از چنین حالت اظهار می کند که: "هیچگاه فکر نکنید، که فردا چه می شود، بلکه آنچه را باید انجام داد، که امروز انسان می تواند انجام دهد."

درحال حاضر، انسان های افغان مانند کشورهای بی شمار دیگر، در پهلوی منشاء نژادی، عقاید مذهبی، مالک میراث کهن فرهنگی نیز می باشند. بعنوان مثال درین سرزمین ما مسلمان، هندو، شیعه و سنی، آریائی نژاد، منگول نژاد، ترک نژاد، عرب نژاد (زبان عربی را نمی دانند ولی برخی بزبان پشتو، دری، ازبکی و غیره بلد اند)، نورستانی، پشه یی، قرغز، شغنائی و غیره داریم. ما هم چنان سید "شیعه" و سید "سنی" داریم، در کشور ما تاجیک نژاد و پشتون نژاد و غیره زندگی با همی دیرینه دارند. هیچ یکی ازین اینتی ها از «خورد» تا «بزرگ» و از «بزرگ» تا «خورد»، مطابق تبلیغات «راسیستی» نمی توانند ثبوت «خالص» بودن و یا از یک ریشه نژاد را بیاورند، وقتی اگر چنین تشخیص را هم بیاورند، یعنی چه؟ آیا این حقوق خاص میراثی را در رهبری سیاسی ثابت می کند؟ نباید فراموش کرد که «پادشاهی های قلمروی میراثی» را، سازمان های خاص و متشکل از افراد محدود، ایجاد نموده اند و از نسل به نسل همان «دودمان» انتقال می یافته است. همچو حاکمیت ها، هیچگاه بوسیله «تمام یک گروه اینتی» تعمیم نمی گردد. کشور افغان ها، دولتی را برای همه انسان ها نیاز دارد، که زندگی امن را برای هر فرد کشور فراهم آورد. در کشور ما مسلمانانی هم داریم که ممکن از نژاد یونانی باشند. سادات شیعه ما را بعضاً در چهارچوب برنامه های تبلیغاتی آنها، در احصائیه های «هزاره» جمع می کنند. برای چه هدف؟ فرض کنیم این و یا آن گروه «اینتی» بزرگ و یا کوچک هم باشد، این چه تغییری در یک سیستم سیاسی بوجود آورده می تواند، در صورتی که قوانین مصوبه دولتی، به همه افراد، حق و «چانس» (شانس) مساوی تضمین کرده باشد؟

همین اکنون در جهان دانشمندانی موجود اند، که تشکیل دولت های ملی را فقط بر مبنای سیاسی توصیه می کنند. اگر احياناً اینجا و آنجا، عوامل («فکتور» های) فرهنگی را در جمله، عناصر بنیادی، تشکل دولت های ملی شامل ساخته بوده باشند، تأکید می نمایند که از چنین ترکیب خارج شوند.

همین اکنون در جهان امروز، دولت های نمونوی موجود اند که در برابر گروه های مذهبی و فرهنگی اتباع خویش موقف، بی طرفانه داشته ولی در عین زمان از همه آنها، بخاطر سعادت آنها، محافظت می نمایند. تا اکنون از نگاه فرهنگی برای تفاهم بین مردمان ما در داخل کشور نیازمندی به ترجمان احساس نموده ایم. این تفاوت ها بسود و غنای فرهنگی وطن مشترک همه ما ست، که برای وطن ما رنگ و رخ، سرخ رو و هویت متمدن می بخشد. نظام سیاسی ای که، بر اصول دیموکراسی با نیروی جسمی و فکری همه اعمار گردد، نظامی خواهد بود افتخار آمیز. بر حسب قانون همه یک هویت افغان داشته، که در ورقه های شناسایی درج می باشد. برای جلوگیری از تحریکات تخریش کننده، هیچ کس باید، به عنوان یک تبعه برای خود حق ندهد، که بحیث یک فرد، غیر رسمی، ادعای مقام معلم را برای تدریس "وطن پرستی"، برای خود، به اختیار مطلق خود، تعیین کند. هر یکی ما، وقتی بطور مثال بیک تذکره یا پاسپورت، نیازمندی می داشته باشیم، که سند هویت است و مرجع صدور آن ارگان دولتی است. درین تعامل و طرز العمل، فقط یک مقام دولتی مؤظف است، که بر طبق قانون، صلاحیت تهیه سند را به تبعه دارد. اما اگر تبعه دولت بخواهد، می تواند، تابعیت را بنا بر اختیار خود، ترک گوید. در آنصورت مکلف است، که اسناد دولتی را دوباره مسترد کند. پس در چنین حالت هیچ کس دیگری از اتباع عادی، که با هر تبعه دیگر موقف برابر دارد، حق مداخله را ندارد که شخص را مورد انتقاد قرار دهد و کلمات "افغان ستیزی" و یا "پشتون ستیزی" را تبلیغ کند. باز هم تکرار می گردد، که در چنین موارد، فقط وظیفه ارگان دولتی است، که چه تعامل را در پیش می گیرد.

از خلال نوشته های بعضی افراد، می توان درک نمود که آنها ممکن تا اکنون، نداشته اند که مفاهیم مردم داری، چه نوع تبارز تبارز داده می شود. در حیات روزمره در بین مردم ما، احترام به عنعنات و رسوم امری است حتمی، که عقاید مذهبی در آن، از اهمیت عالی برخوردار است. در مناسبات بین همین گروه های «اینتی»، همین رسوم و عنعنات، خیلی قوی تر از آنست

که روشنفکران، بشمول آنانی که در اروپا و امریکا و غیره کشورها، بحیث مهاجر بسر می‌برند، و ممکن به نوشته‌های خیالی هم بپردازند، در مورد آن فکر کرده بتوانند.

یقین دارم که بسیاری دانشمندان کشور ما، بخوبی می‌دانند که ما در کدام ساحات علمی کمبودی داریم. تاریخ ما بخوبی آنطوری که ما نیاز داریم، برای ما منابع مؤثق و کافی معلوماتی، نمی‌دهد. در ترکیب «اینتی»، همه یا ریشه‌ی درست را نمی‌دانیم و یا نمی‌خواهیم بدانیم. در حقیقت چه نیازی داریم که روی ریشه‌ی نژادی بپیچیم. اما اگر هدف علمی داشته باشیم، در تمام جهان در ساحه‌ی مفاهیمی که در فوق ذکر شد، تحقیقات علمی صورت می‌گیرد. وقتی بگوئیم که منشاء دقیق این و آن گروپ «اینتی» معلوم نیست، بمعنی آن نیست که از هویت قانونی یکدیگر می‌کاهیم. در همه ساحات، یا معلومات علمی موجود است و یا موجود نیست. اگر خصوصیات «اینتوسینتریک» ("نژاد پرستی") مورد مطالعه قرار می‌گیرد، بمعنی آن نیست که انسان به «اینتوسینتریک»، جذب می‌شود. در جهان مدرن امروزی وقتی یک کشور، در قانون اساسی آن، امکان آنرا دارد، تا تابعیت کسی را بپذیرد و یا رد نماید، پس در پروسه‌ی دیموکراسی، عضو نو و یا قدیمی اجتماع یک دولت، که به اصطلاح بومی یاد می‌کنند، در جریان انتخابات، همه یک کارت «رأی» بدست می‌آورند. این بدان معنی است، که وقتی یک حاکمیت دولتی، کسی را بحیث تبعه‌ی دولت می‌پذیرد، بناءً بر طبق قانون، از حق و مکلفیت مساوی با هر عضو دیگر جامعه برخوردار می‌باشد، نه کم و نه زیاد.

ما ممکن توجه نکنیم که فرزند افغان مهاجر، در سویدن، ناروی، هالینده، آلمان، کانادا، استرالیا و غیره، بعد از نسل دوم و سوم چه خصوصیات را خواهند داشت؟ آیا طرز تفکر و فرهنگ جامعه‌ی پدری و مادری خود را حفظ خواهند کرد؟ اگر ارزش‌های کلتوری را حفظ هم کنند، وزنه‌ی آن هم تا چه اندازه خواهد بود؟ ممکن است پدران و مادران، بیاد داشته باشند که در جریان زندگی روزمره، که نهایت علاقمند، تعلیم و تربیه‌ی جگر گوشه‌های خود هستند، در اجتماعی که برای خود آنها، خیلی بیگانه می‌تواند باشد، همیشه گوشرد نمی‌گردیده‌اند، که باید از خود درین جامعه تطابق و همگرایی («انتیگریشن») نشان دهند؟ در صورتی که فرزندان آنها که در قدم اول، زبان این محیط نو را بهتر از پدر و مادر می‌آموزند و از محیط و مکتب و مکاتب عالی هم، گنجینه‌های علمی فراوان فرا می‌گیرند، آیا ممکن نیست که نسبت به پدرها و مادرهایشان نظر متفاوت داشته باشند؟ تاریخ کشور ما مثالهای بی شماری از لشکر کشی‌های جوامع بیگانه برین قلمرو را می‌شناسد. درین کشور البته الی قبل از تاسیس حاکمیت تحت قیادت احمد شاه بابا (۲۶۴ حال (۲۷۱) سال گذشته است)، تمدن‌هایی هم ایجاد شده است، ولی در اثر لشکر کشی‌های ویرانگر بعدی، هم چنان به باد فنا سپرده شده است. در عین زمان بقایایی را هم از خود بجا گذاشته‌اند. نامهای این بقایا، تا بحال با همان نامهای اولی یاد می‌شوند. آیا روشنفکران متمایل به این گروپ‌های «اینتی»، تحقیق علمی داشته‌اند، تا ببینند که پس از نسل‌های بی شمار، چه تغییری در فرهنگ آنها بوجود آمده است. آیا همان فرهنگ نیاکان بطور ثابت باقی مانده است؟ آیا نسل کنونی پیرو همان مذهب‌اند، که نیاکان آنها داشته‌اند؟ با ایجاد دولت‌های ملی، بخصوص وقتی این نسل‌ها، ارتباط خود را با آن منشاء افسانوی از دست داده‌اند، در برابر همین خاک که در آن امروز زندگی دارند، چه وفاداری و مکلفیت را از خود نشان می‌دهند؟

طوری که در فوق نیز تذکار یافت، هر جامعه در جریان تلاشهای آنها، سیستم‌های با ثبات سیاسی و حقوقی بخصوص خود را خود ایجاد نموده‌اند. در حیات باشندگان قدیمی آسیایی، فرهنگ «جرگه» در زندگی آنها، اختراع گردیده است. شخص چنگیز خان بطور مثال ازین عنعنه استفاده نموده، اصلاً قریب سیزده قوم مختلف را از طریق «جرگه»، باهم متحد ساخت. جرگه اصطلاحی است از آسیای باستان (در زبان پشتو هم قبول شده است و در «لویه جرگه» بمثابه‌ی عنعنه در چهار چوب زندگی دولتی جای گرفته است).

چنگیز خان، بعد از آن، قلمرو های وسیع جهان را، اشغال و ویران نمود. از عواقب منفی آن ویرانی ها، نسل های بعدی افغانستان، چه بومی و چه بازماندگان غیر بومی خود آنها بوده اند، تا همین امروز صدمه دیده و می بینند و اگر چنین افکار ادامه داشته باشد، هیچگاه نسل های آینده را هم، بی داغ نخواهند گذاشت. قابل تذکر می دانیم که در مدت ۶۶ (حال ۷۳) سال بعد از جنگ دوم جهانی، به عنوان مثال، اصول دیموکراسی در المان فدرال، پیاده شده است. مردم این کشور فرق شکل و محتوی و ماهیت را خوب می دانند، و بطور مکرر غلطی های احتمالی را که اتباع، کشف می نمایند، با تصویب قوانین جدید اصلاح می سازند. هر جامعه از خود، عنعنات مثبتی در حیات اجتماعی و سیاسی دارد. مردم افغانستان، «لویه جرگه» را چنین عنعنه دانسته، چنین عنعنه نیز مسیر رشد و تکامل را با پیشنهادات معقول، پیموده است.

درین اواخر رساله را که در سال ۱۹۵۹م، براساس اسناد تحقیقات علمی هیئت دنامارکی، درسالهای ۱۹۵۳ – ۱۹۵۵ درباره افغانستان بزبان انگلیسی به چاپ رسیده است، دریافتم. عنوان رساله: «یادداشتهای مقدماتی در باره فرهنگ هزاره» می باشد. چون معلومات در بخش «ایتنوگرافی» هزاره ها در آن نیز وجود داشت، بحیث نویسنده خواستم قسمت های آنرا که ممکن برای خوانندگان هموطن جالب باشد، بدون تبصره و مداخله در نتیجگیری ها بازگو نمایم.

مؤلف در مقدمه تذکر میدهد که: مواد این مقاله از اسناد هیئت علمی دنامارکی به افغانستان در سالهای ۱۹۵۳ – ۱۹۵۵م (از هیئت یادگار هیننگ هالسند-کریستنزن) درباره افغانستان جمع آوری گردیده است. قسمت «ایتنوگرافیک»، از کار تحقیقاتی ساحوی در نقاط مختلف هزاره جات در ماه های جولای و اگست ۱۹۵۳م و سپتمبر ۱۹۵۴م (شبر – بامیان، دایزنگی (شهرستان)، بیسود(بیسود)، جاغوری و بلاخره در غوربند – شبر ...) تهیه شده است. علاوه از آن در پهلوی کار از معلومات اطلاع دهندگان افغانی در وقفه های مختلف در کابل استفاده بعمل آمده است. گزارشگر می گوید: در سفر ۱۹۵۳ یکجا با رئیس هیئت شهزاده «ایچ. ار. ایچ. پیتر» یونان و دنامارک، ما با نگرانی می کوشیدیم، تا ریشه زبان هزاره گی را بیابیم، هر جائیکه می رفتیم، با تشویش، آنچه را که می شنیدیم، پارسی (فارسی) بود... در اخیر در یک جمعیت که بکمک حاکم، «دیوال کل» بیسود، با تعدادی از ارباب ها و موسفیدان دیدار داشتیم، برای ما فوراً اظهار نمودند که آنها فقط یک زبان ندارند. یکی با خنده گفت، «فارسی را سرچیه» ذکر می کنند و به آن هزاره گی نام می دهند. در همین رساله تحت عنوان «اقوام منگول افغانسان» نیز گزارشی وجو دارد. مؤلف می نویسد: اقوام به اصطلاح منگول افغانستان همواره در منابع نشراتی بطور وافر بکار می رود. لیکن تا این اواخر معلوماتی که در باره بدست آمده است، پراکنده و گمراه کننده بوده است. این اقوام به سه گروه عمده تقسیم می گردند: هزاره، چهار ایماق و گروه های جانبی پراکنده ای که خود را مغل می خوانند. مغل ها در غور و در اطراف هرات بطور پراکنده، در میمنه، قطغن و بدخشان یافت شده اند. مرکز اساسی آنها را بر اساس گزارش اطلاع دهنده، در باره مغل در نزدیکی اوبه هرات (۱۹۵۵م)، در جنوب غور، قرات «زیرنی» و «نیلی» و «قیصار» نام داده است.

مؤلف، از دیدار با مغل ها در نزدیکی پلخمری قطغن (دسمبر ۱۹۵۳م) نام می برد. آنها منشاء خود آنها را با منگول ها که گروه های متفاوت اند، ارتباط داده اند، که یکجا با چنگیز خان آمده اند. این گروه ها با نامهای سر قبیله های وقت یاد می گردند. چهار ایماق را که از نام آنها استخراج می گردد، متشکل از چهار قبیله می دانند. در جمله – تایمنی، فیروز کوهی و جمشیدی تذکر رفته است. چهارمی در مناطق مختلف پراکنده است. بعضی در هزاره قلعه نو و عده هم از نام تیموری و کسانی هم حال کلمه ایلات را بزبان می آورند. اصطلاح ایلات را با مفهوم مغشوش فارسی یاد می کنند، که هدف آنها از زوری، تیموری و قبیچاق و غیره می باشد... چهار ایماق که فقط ایماق می نامند، بطور عمده در مناطق کوهستانی هرات و ولایت میمنه و بادغیسات زندگی دارند. هرگاه ساده گفته شود از جنوب بسمت شمال بدینترتیب: تایمنی در غور و شهرک، تیموری بطور پراکنده در مناطق پائین هرات (در درازی اطراف دریای هریرود، غوریان و کشک) ... و فیروز کوهی در چغچران و اطراف سمت اوبه، قلعه نو و میمنه. و جمشیدی در محدوده کشک ساحه بادغیسات و نهایتاً در هزاره بی قلعه نو و هزاری اطراف قلعه نو.

مبدأ و منشاء ایماق ها که کم و بیش کوچی اند، تا اکنون هیچوقت مطالعه نشده است. زبان آنها فارسی است. (نزدیک به تاجیکی هرات). ممکن با کلمات محلی ترکی نیز مخلوط باشد. بعضی ازین گروه ها را در بیوند با پشتون ها (مانند کاکر...) می دانند. ایماق ها را با «ترکو - منگول» آسیای مرکزی خویشاوند می دانند. این فرضیه از روی «منگولونید» (چهره منگولی : مترجم) بمیان آمده است. لیکن اینها در صف هزاره ها، در هزارجات بندرت بمشاهده رسیده اند. درین گزارش همچنان از «یورت» و «چیری»، نام برده شده است، که در جمله عناصر فرهنگی آسیای مرکزی نیز دیده می شود که در فسمت شمال در بین فیروز کوهی ها، جمشیدی ها و هزاره قلعه نو هم دیده شده است. درین رابطه از ایماق جنوب (یعنی تایمنی) نیز یاد می گردد. مؤلف تذکر می دهد که در حقیقت یک گروه سوم متشکل از تیموری و تعدادی از ایلات شامل اند. این اقوام اکثراً نیمه - کوچی و یا حتی خالص کوچی اند که از نگاه فرهنگ به سادگی از افغانها (عمدتاً درانی ها) فرق شده نمی توانند. بهمین علت غزندی سیاه نوع درانی ها را دارند. خلاصه اینکه «افغانیزه» شده اند و زبان فارسی (تاجیکی) را حفظ کرده اند.

بر اساس همین گزارش اقوام مختلف ایماق، خود آنها خود را از ریشه های مختلط می دانند. اشتقاق جمشیدی را متخصصین با کلمه فارسی جمع شد، ارتباط داده اند. در نام قبیلوی چهار ایماق، متخصص کلمه اول آنرا فارسی و مساوی به عدد چهار می دانند. بخش دوم را از ریشه «ترکو - منگول» (بمعنی قوم یا قبیله) خوانده اند. مؤلف بغرنجیت این قوم را از همین جهت هم استنتاج می دارد. در صحبت با یک خان تایمنی، می نویسد که ایماق ها از ریشه های مختلف اند. کسانی آنها را از منشاء «ترکو - منگول» (تیموری ؟) می دانند که مؤلف آنرا میهم دانسته است. چنین ابهامات دلیلی شده نمی تواند که ما را در پروسه وحدت ملی متزلزل سازد. ما نباید قبلاً در فکر جست جوی ریشه «ایتنی» مردم ما باشیم و بعداً، به آنها بر اساس همجو معیار ها، نیات به اصطلاح خدمت داشته باشیم، بلکه مقدم بر همه خود مردم و زندگی آنها، برای ما از مقام اول برخوردار باشد. فقط بر مبنای چنین اصول مدرن، که در جوامع پیشرفته، سابقه دیرینه عملی دارد، یک «ملت واحد» بوجود آمده می تواند، که باید هم هدف مبرم، همه باشد. در طریقه زندگی و خصوصیات فرهنگی، چهار ایماق با هزاره های هزاره جات، متخصص تفاوت دیده است.

مهمترین تفاوت را مؤلف در آن می بیند که چهار ایماق در جمله مسلمانان سنی محسوب می گردند. در همین گزارش همچنان تحت عنوان «هزاره» با عنوان جانبی «هزاره ها و یخش آنها» گزارش وجود دارد: مؤلف می نویسد: اگرچه تعلیم یافته های هزاره، اکثراً مدعی اند که هر سه گروه یا بهتر گفت، این مردم چون مغل، چهار ایماق و هزاره، یکی بوده، یعنی «منگول» هستند. وقتی موضوع از دیدگاه فرهنگ مطالعه شده است، این ادعا درست نیست. هزاره را مؤلف در آنوقت بزرگترین بخش این سه گروه (۵۰۰۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰۰) تخمین نموده است. اینها از یک منشاء نژادی نیستند. آنها واحد فرهنگی ای را می سازند. (هموطنان ما می دانند که ما هم هزاره شیعه داریم و هم هزاره سنی. از جانب دیگر ما شیعه غیر هزاره هم داریم. ما پشتون شیعه هم داریم. شیعه و سنی در همه گروه های اجتماعی و نژادی کشور ما موجود اند.) به چنین نسبت، هم خود آنها خود را منسوب می دانند و هم دیگران، آنها را منسوب می سازند. فرقه شیعه که از گروه های مختلف تشکیل یافته است، بقول گزارشگر در رساله، به عنوان مثال هزاره اسماعیلیه، در حقیقت از جانب هزاره شیعه، بحیث «هزاره»، پذیرفته نمی شود. منطقه که در آن هزاره ها زندگی دارند، هزاره جات یاد می گردد، البته به استثنای شمال هندوکش، که در آنجا هزاره اسماعیلیه بسر می برد و بنام کیانی ها معروف اند. (سر کرده آنها سید، کیان است)

در همین نشریه در مناطق «هزاره نشین»، بین یازده تا دوازده گروه و یا قوم را نام می برد. در آغاز نام هر قوم، کلمه «دای» بکار رفته است. در همین گزارش از موجودیت قریب ده «دای» حدس زده می شود. و بالترتیب چنین تذکر می یابد: «دای خیتای» (در اروزگان)، «دای میرکشا یا دای میرکشا» (در جاغوری و غرب قره باغ و غزنی)، «دای برکا» (قسمتی از آن در «پشه بی» جاغوری زندگی دارند.)، «دای فولاد» (شمال اروزگان، در سمت غرب جاغوری)، «دای کندی» (قسمت

بزرگ که با ساحه ایماق همسرحد است، واقع در جنوب «دای زنگی»، «دای زنگی»، (در ساحه جنوب غرب کوه بابا)، «دای میرداد» (سمت شرق دای زنگی و بیسود یا بهسود)، «دای دیهکو» (دهقان) (واقع در شرق بیسود)، «دای چوپو» (چوپان) (جنوب جاغوری) و «دای کوزی» (منطقه بزرگ بامیان، شبیر و قسمت های جنوب قطغن). گزارشگر علاوه می کند که اقلأ یک گروپ یازدهم هم، بنام «دای کلو» (کلان) (در قسمت غرب و بالایی وادی غوربند)، لیکن آنرا یک قوم داخلی «شیخ علی» شمرده اند.

از زبان مردم حکایت می کند که آنها این پیشوند را با اقوام متنوع هزاره، مانند «زی» یا «زانی» در قبایل پشتون می دانند. دریک روایت دیگر، کلمه «دای» را فارسی و بمعنی عدد «ده» تعریف کرده است. پژوهشگر درعین زمان تذکر می دهد، که با تنوع نام «دای» خود هزاره ها هم موافق و همنظر نیستند. حال وقتی این تنوع و ابهامات در باره این بخش از گروپ های «ایتی» را در نظر بگیریم، کدام منطق حکم می کند که می توان با جمع ساده، یک تشکل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی واحد را، در پله ترازو با گروپهای دیگر قرار داد. چنین تصور کشور را بکدام نتیجه می رساند.

حقیقت زندگی مردم افغانستان آنست، که در گذشته ها، بیشتر عمر خود را در ساختار های قومی سپری نموده اند و رسوم و عنعنات توأم با عقاید دینی به آنها کرکتر و شخصیت مورد اعتبار بخشیده است، در شرایط بدون موجودیت سیستم های حاکم سیاسی، قادر به فیصله های عادلانه بوده اند و به تداوم و موجودیت اجتماع آنها یاری رسانیده اند.

در یک اثر علمی دیگر که نتیجه کار تحقیقاتی، یک گروپ دانشمندان آلمانی را نشان می دهد مطالب جالب علمی و معلوماتی دیده می شود. کار تحقیقاتی آنها در منطقه مرکزی و غرب افغانستان در دامنه کوه های «سفید کوه» که به پروژة آنها «کوچی های غرجستان» نام داده اند، صورت گرفته است. تیم تحقیقاتی مدت طولانی را در بین کوچی های «درانی پشتون» گذرانده و تمام فعالیت های اقتصادی آنها را با زندگی روز مره در آغاز دهه هفتاد با دیگر گروپ های اجتماعی، کوچی و نیمه کوچی و مسکن گزینان، نظیر ایماق، تیموری، جمشیدی، هزاره قلعه نو و تایمنی ها مطالعه نموده است. تحقیق علمی نقش اقتصادی کوچی ها درین اثر، از اهمیت حیاتی برخوردار می باشد. آنچه خودم برای نخستین بار مطلع شده ام، نام «غرجستان» است که مؤلف آنرا از قرون اوسطی بعد، نام قدیمی دانسته است. در حالیکه خودم در دره نزدیک همین منطقه متولد و بزرگ شده ام، تا زمان مطالعه منبع آگاهی نداشته ام. بر اساس منابع دست داشته می گوید، که در قرن دهم بعد از میلاد مسیح، این غرجستان پادشاهی شگوفان با داشتن ده مسجد جمعه گزارش یافته است. همچنان از پیوندهای امپراتوری های غوری، سامانی ها و غزنوی ها، از این منطقه که آنرا کلمه پشتو دانسته است، نام می برد و تذکر می دهد که با هجوم «منگول ها»، بتدریج اهمیت را از دست می دهد و نام آنها بفراموشی سپرده می شود.

محققین در آغاز چنین تأکید می ورزند: «کوچی های پشتون گروپ «ایتی» مستقل نیستند، بلکه بخش تخصص یافته اقتصادی، پشتونها اند، که اکثریت آنها مسکن گزین اند.» (کوچی های غرجستان، صفحه ۴). در جریان اقامت خود ها، انواع مختلف موضوعات مورد مناقشه را مشاهده نموده اند، گزارش می دهند که برای حل، همیشه مجلس موسفیدان را تشکیل می داده اند، نقش ملا، همیشه بی طرفانه و مورد اعتماد هر دو طرف بوده است. حالاتی هم گزارش یافته است، که مناقشات، بین دو گروپ «ایتی» مختلف بوقوع پیوسته است. طرز العمل حل برابلم ها در همه جمعیت ها، یک نوع بوده است، موسفیدان از هر دو طرف بتعداد مساوی، با ملاها، برای حل موضوع تشکیل جلسه می داده اند. حل چنین برابلم ها بدون اشتراک مأموران حکومتی صورت می گرفته است. در همین گزارش خود آنها، نقشه ای را ترتیب کرده اند، که در ساحه آن، گروپ های اجتماعی نیز ثبت شده اند. ترکیب «ایتی» گزارش یافته این گروپ تحقیقاتی، با آنچه، که د نارکی ها بیست سال قبل نوشته اند، شباهت دارد. اما در مقایسه با نقشه های محققان قبلی، تفاوت ها را تذکر می دهند. این امر را نشاندۀ تأثیر عوامل مختلف، منجمله اقتصادی می دانند که باعث مهاجرت باشندگان بسوی شهر ها و محلات دیگر می گردد. بدینترتیب تغییری در ترکیب «ایتی» باشندگان بوجود می آید. (گزارش در سالهای قبل از بحران سی سال اخیر تهیه شده است.)

گزرشگر در جایی می نویسد: «چهار ایماق نه بحیث گروپ « ایتنی» و نه هم بحیث واحد سیاسی و یا اجتماعی شمرده شده می تواند، آنچه جهانگرد «فیریر» در نیمه قرن نوزده بدین ترتیب گفته است: «کوشش بیهوده خواهد بود، هرگاه تحقیقاتی با هدف معین نمودن نژاد مرد ها ئی که بنام ایماق یاد می گردند و در منطقه مرغاب یا « یارویامیزوس»، بسر می برند، در پیش گرفته شود. چون آنقدر با هم آمیخته اند که منشاء آنها را، خیلی نامعین و مشکوک ساخته است. بی خبری و نا شناسی خود آنها، بر موضوع تابعیت آنها آنقدر بزرگ و بغرنج است، که از تمام مشاهدات باید چشم پوشی صورت گیرد.»» (ص. ۱۹ – متن نقل شده بزبان انگلیسی)

بر اساس حقایق فوق، وحدت ملی در افغانستان نه تنها امکانپذیر، بلکه ضروری و حیاتی بوده، امر و راهی است شریفانه که می تواند از جهات سیاسی مبتنی بر «پرنسیپ» های دیموکراسی تحقق یابد. اصول «یک فرد، یک رأی» در یک وقت می تواند، برای هر تبعه حق و «شانس» مساوی بدهد.

